ASPI | Afarand Scholarly Publishing Institute; Turkey
ISSN: 1973-2873; Philosophical Thought. 2023;3(3):247-257. 10.58209/jpt.3.3.247

The Paradox of the Truth of Singular Cogent Hypotheticals with any Antecedents and Consequents

ARTICLE INFO

Article Type
Original Research

Authors
Darabi A.*
Department of Logic, Iranian Institute of Philosophy, Tehran, Iran

ABSTRACT

Hypothetical logic has a special place in the tradition of Avicennan logic. In this tradition, various opinions have been presented about the conditions of the truth of hypothetical sentences and the conditions of syllogisms with hypothetical premises. One of the most prominent Avicennan logicians who discussed it is Shams al-Dīn Samarqandī. The truth of singular cogent hypotheticals is a special topic of Samarqandī about hypotheticals. His analysis of this type of hypotheticals finally led to limiting the number of hypothetical syllogisms. In this article, I compare the opinions of Samarqandī about the conditions for the truth of singular cogent hypotheticals with the opinions of Fakhruddīn Rāzī and Abdullah Jīlanī. I show that the origin of the differences between these logicians is the difference in their interpretations of Avicenna's texts about quantifiers of hypotheticals.

Keywords Singular Cogent Hypothetical; Quantifier of Hypothetical; Shams Al-Dīn Samarqandī; Fakhruddīn Rāzī; Abdullah Gīlanī

How to cite this article
Darabi A. The Paradox of the Truth of Singular Cogent Hypotheticals with any Antecedents and Consequents. Philosophical Thought. 2023;3(2-):247-257.

***Correspondence**
Address: Iranian Institute of Philosophy, Nofel Lushato St., Shahid Araklian Alley, No. 4, Tehran, Iran. Postal Code: 1133614816
Phone: +98 (21) 67238251
Fax: +98 (21) 66953342
darabi@irip.ac.ir

Article History
Received: June 27, 2023
Accepted: August 22, 2023
ePublished: September 11, 2023

CITATION LINKS

[Falahi A; 2014] Shams al-Din Samarqandi on relevance logic [Gilani A; 2007] The treatise about doubts in logical rules [Ibn Sina; 1964] Al-Shifa: Al-Qiyas [Razi F; 2003] Manṭiq al-Mulakhkhas [Samarqandi S; 2020] Qistas al-afkar fi l-mantiq

Copyright© 2023, the Authors | Publishing Rights, ASPI. This open-access article is published under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License which permits Share (copy and redistribute the material in any medium or format) and Adapt (remix, transform, and build upon the material) under the Attribution-NonCommercial terms.

نوع مقاله: پژوهشی اصیل

پارادوکس صدق شرطی لزومی جزئیه با هر مقدم و تالی

علیرضا دارابی*
گروه منطق، موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، تهران، ایران

چکیده
در سنت منطق سینوی، منطق شرطیات جایگاه ویژه‌ای دارد. در این سنت درباره شرایط صدق جملات شرطی و شرایط انتاج قیاس‌های با مقدمات شرطی نظرات مختلفی ارایه شده است. یکی از مهم‌ترین منطق‌دانان سینوی که درباره این بخش از منطق سخن گفته شمس‌الدین سمرقندی است. یکی از مباحث خاص سمرقندی در باب شرطیات درباره شرایط صدق شرطی لزومی جزئیه است. تحلیل او درباب این نوع از شرطی‌ها سرانجام به محدودکردن تعداد قیاس‌های شرطی انجامید. در مقاله حاضر آرای سمرقندی درباره شرایط صدق شرطی‌های لزومی جزئیه را با نظرات فخرالدین رازی و عبدالله گیلانی در همین باب مقایسه کرده و نشان داده‌ام که منشاء اختلافات بین این منطق‌دانان, تفاوت تفسیر آنها از متون ابن‌سینا درباره سور شرطی است.

کلیدواژگان: شرطی لزومی جزئیه، سور شرطی، شمس‌الدین سمرقندی، فخرالدین رازی، عبدالله گیلانی

***نویسنده مسئول:** darabi@irip.ac.ir
آدرس مکاتبه: تهران، خیابان نوفل لوشاتو، کوچه شهید آراکلیان، شماره ۴
تلفن محل کار: ۰۲۱۶۷۲۳۸۲۵۱؛ **فکس:** ۰۲۱۶۶۹۵۳۳۴۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۴/۰۶
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۵/۳۱
تاریخ انتشار: ۱۴۰۲/۰۶/۲۰

مقدمه

بحث از شرطیات در سنت منطق نزد مسلمین با آرا ابن‌سینا راهی ویژه پیدا کرد که نه در میان منطق‌دانان رواقی و نه در میان منطق‌دانان معاصر نمونه‌ای مشابه ندارد. ابن‌سینا شرطی مسور را مبنای بحث خود در شرطیات قرار داده است و شرطی بدون سور را مهمله نامیده و از دایره بحث‌های منطقی خارج نموده است. او در تفسیر سور شرطی تاکید می‌کند که این سور نه تنها زمان‌ها که حالت‌های مختلف را نیز در بر دارد. «زمان» از نظرگاه عرفی و چه فلسفی (به میزان مورد احتیاج در بحث سور قضایای شرطی) آشکار و روشن است اما «حالت»، مبهم و نیازمند توضیح است. ابن‌سینا نیز این امر را دریافته و برای تشریح و توضیح مفهوم حالت تلاش کرده است. شرح او برای درک حالت در سنت منطق‌دانان سینوی پذیرفته و تکرار شده است اما نشانه‌هایی وجود دارد که بیان ابن‌سینا نتوانسته است تصویری دقیق از حالت و در کل سور شرطی را در ذهن منطق‌دانان مسلمان ایجاد نماید. یکی از این نشانه‌ها مجموعه پارادوکس‌هایی است که حول بحث شرایط صدق شرطی متصله جزئیه شکل گرفته است. در این مجال قصد داریم با بررسی برخی از این پارادوکس‌ها، ابهام مورد بحث را آشکارتر ساخته و تحلیلی درباره چرایی پذیرش یا عدم پذیرش این پارادوکس‌ها توسط منطق‌دانان سینوی ارایه دهیم. محور اصلی ما درباره پارادوکسی است که شمس‌الدین سمرقندی درباره آن سخن گفته است. با پذیرش ادعای سمرقندی در این پارادوکس، صدق همه شرطی‌های لزومی جزئیه اثبات می‌شود. با مقایسه آرا سمرقندی، فخرالدین رازی و عبدالله گیلانی نشان خواهیم داد که تفاوت تفسیر متون ابن‌سینا درباره سور شرطی بخشی از منشأ شکل‌گیری اختلافات در مورد شرطی‌های جزئیه است. لازم به ذکر است که در متن حاضر بر آن نیستیم که پارادوکس‌های طرح شده توسط سمرقندی را پاسخ داده یا مبانی آن را مردود شماریم بلکه هدف اصلی مقاله حاضر بررسی تاثیر ابهامات ناشی از تفسیر متون ابن‌سینا درباره سور شرطی بر شکل گیری نظرات شمس‌الدین سمرقندی درباره شرطی‌های جزئیه است.

مسیر متن چنین خواهد که ابتدا پس از اشاره تاریخی مختصری به جایگاه سمرقندی در مباحث منطق شرطیات، پارادوکس‌های مورد بحث را از نظر او معرفی می‌نماییم. در قدم بعد مطلبی متفاوت اما نزدیک به این بحث را در آرا فخرالدین رازی و عبدالله گیلانی بررسی می‌کنیم. در نهایت با مراجعه به آرا ابن‌سینا درباره نحوه معرفی سور شرطی و تفاسیر آن نشان خواهیم که تفاوت تفاسیر سور شرطی در شکل‌گیری پارادوکس صدق شرطی‌های جزئیه با هر مقدم و تالی از نظر سمرقندی موثر بوده است.

پارادوکس صدق شرطی جزئیه با هر مقدم و تالی در آثار سمرقندی

در میان آثار منتقدان سینوی در باب شرطیات، متون شمس‌الدین سمرقندی یعنی کتاب «قسطاس الافکار فی المنطق» و شرح این کتاب از خود او، جایگاهی ویژه و متفاوت دارد. چنان که بیان شد ابن‌سینا با مسورنمودن شرطی، رویکردی ویژه را در سنت منطق نزد مسلمانان پایه‌گذاری نموده است. اغلب منطق‌دانان مسلمان رویکردی همدلانه با نظرات ابن‌سینا در منطق شرطیات دارند و بیشتر آنها در این بحث تنها در نقش شارح ابن سینا ظاهر شده‌اند اما در این میان افضل‌الدین خونجی رویکردی متفاوت دارد. خونجی نه‌تنها در بسط نظریات ابن‌سینا درباره شرطیات جایگاهی ممتاز دارد که منتقد مهم او نیز بوده است. ردپای بسیاری از پارادوکس‌های مربوط به شرطیات به کتاب مهم خونجی یعنی «کشف الاسرار عن الغوامض الافکار» باز می‌گردد. در میان ادامه دهندگان راه خونجی دو نفر نقشی ویژه و متمایز دارند. یکی از این دو شمس‌الدین سمرقندی و دیگری اثیرالدین ابهری است. دایره قیاس‌های شرطی که بررسی و ارایه آن یکی از افتخارات ابن‌سینا آست در آثار سمرقندی و ابهری بسیار محدود می‌شود. نظر سمرقندی در محدودکردن قیاس‌های شرطی، بر مجموعه‌ای از پارادوکس‌ها استوار است. گرچه این پارادوکس‌ها ریشه در آثار خونجی دارد اما نحوه ارایه و نتیجه‌گیری مربوط به آن مختص سمرقندی است. در سطور ذیل نظر سمرقندی در این باره را شرح می‌دهیم. سمرقندی ابتدا مقدماتی را برای بحث خود فراهم می‌کند. او در بحث از شرایط صدق شرطی‌های متصله توجه ویژه‌ای به شرطی های لزومی جزئیه دارد که شرطی کلیه مشابه آن (با همان مقدم و تالی) کاذب است. چگونه می‌توان چنین شرطی‌هایی را صادق دانست؟ مگر لزوم بین مقدم و تالی به معنی تبعیت کامل تالی از مقدم نیست؟ پس چگونه یک شرطی لزومی در حالت کلی کاذب و در حالت جزیی صادق است؟ سمرقندی علت این امر را شرط یا شرایطی می‌داند که در کنار آن قرار مقدم می‌گیرند و تالی را نتیجه می‌دهند [Samarqandi, 2020: 356]:

> فنقول:« الجزئية إمّا فی ضمن الكلّية أو مجرّدة عنها. و الأوّلي ظاهرة. و أمّا الثانية، فيعلم بالضرورة أنّ طبيعة المقدّم فيها لايكون من حيث هي مقتضة للتالی و إلاّ لما كانت مجرّدةً، بل الاقتضاء إنّما يكون بشرط أمر زايد على الطبيعة. و حينئذٍ يكون المقتضية للتالي بالحقيقة هو المجموع. فتكون الملازمة النسبة إلى المجموع كلّية، و النسبة إلى الجزء الأوّل جزئية. فعلم أنّ مقدّم الجزئية المجرّدة لايستلزم التالی كمقدم الكليه إلّا بشرط انضمام أمر آخر معه.»

چنان که می‌بینید سمرقندی در قدم اول صدق دو گونه شرطی جزئیه را از هم تفکیک می‌کند. در حالت اول شرطی هم به صورت جزئیه و هم به صورت کلیه صادق است. در این حالت چرایی صدق شرطی به صورت جزئیه آشکار و بنا به قاعده تداخل ناشی از صدق آن به صورت کلیه خواهد بود.

در حالت دوم شرطی به صورت کلیه صادق نیست. به بیانی مقدم به صورت جداگانه و منفرد، تالی را نتیجه نمی‌دهد بلکه قرارگرفتن آن در کنار شرط یا شرایطی زاید بر مقدم، مجموعه‌ای را شکل می‌دهد که تالی را نتیجه

می‌دهد. در این وضعیت آنچه در واقع به صدق تالی انجامیده نه مقدم به تنهایی که یک مجموعه از جملات است. این مجموعه از ترکیب مقدم با شرط یا شرایطی که در کنار آن قرار گرفته است ساخته شده است.

این مطلب را با اشاره به بحث سور شرطی است در بخش‌های بعدی بیشتر توضیح خواهیم داد.

اکنون در میان مجموعه شرایطی که مجاز است در کنار شرطی قرار بگیرند چند مورد قابل توجه است. فرض کنید که مقدم یک شرطی را با P و تالی آن را با Q نشان دهیم. سمرقندی به جملاتی اشاره می‌کند که می توانند در کنار مقدم قرار بگیرند و همراه با مقدم، تالی را نتیجه دهند بدون آنکه این انتاج به معنای رابطه لزومی میان مقدم و تالی باشد.

سمرقندی سه گونه شرایط را برمی‌شمارد:

۱- اگر جمله‌ای که در کنار مقدم قرار می‌گیرد، خود، مستلزم تالی باشد، مجموع مقدم و این جمله در کنار هم، تالی را نتیجه می‌دهد. می‌دانیم که انسان‌بودن مستلزم حیوان‌بودن است. بنابراین قرارگیری این واقعیت که موجودی انسان است در کنار هر جمله دیگری، حیوان‌بودن آن موجود را نتیجه می‌دهد. مثلاً اگر انسان‌بودن را در کنار سنگ‌بودن قرار دهیم به حیوان‌بودن دست می‌یابیم. به این ترتیب جمله "اگر چیزی سنگ است پس حیوان است" در حالت جزئیه برقرار خواهد بود. چرا که حمل محمول انسان‌بودن بر موضوع آن جمله به پذیرش حیوان‌بودن آن موضوع می‌انجامد [Samarqandi, 2020: 357]:

> إذا أخذ المقدّم مع «ملزوم التالی»، کأخذ الحجر مع الإنسان. فإنّه لا یلزم استلزام الحجر للحیوان؛

صورت‌بندی مناسبی را که می‌توان به بیان بالا نسبت داد چنین است:

مقدمه	1- $I(P, Q)\equiv(\exists F)((F\wedge P)\rightarrow Q)$
مقدمه	2- $R\rightarrow Q$
(۲)	3- $(R\wedge P)\rightarrow Q$
(م ∃) (۳)	4- $(\exists F)((F\wedge P)\rightarrow Q)$
(ح ≡)(۱)(۴)	5-$I(P, Q)$

در اینجا F یک متغیر جمله‌ای است.

این استدلال چنان که می‌بینید صدق هر شرطی جزئیه‌ای را با هر مقدم و تالی ثابت می‌کند. مقدمه اول این استدلال از نظر سمرقندی تعریف شرطی جزئیه است. فراهم‌کردن شرایط صدق مقدمه دوم نیز دشوار نیست. در مقدمه دوم باید جمله‌ای را یافت که تالی را به صورت لزومی نتیجه دهد. یافتن چنین جملاتی دشوار نیست. چنان که می‌بینید مقدم (P) نیز نقشی در شکل‌گیری تالی ندارد و رابطه‌ای لزومی میان مقدم (P) و تالی (Q) وجود ندارد. در مجموع از مقدمات مورد بحث، صدق یک شرطی لزومی جزئیه نتیجه می‌شود بدون آنکه واقعاً میان مقدم و تالی آن رابطه لزومی برقرار باشد.

سمرقندی در قدم بعد و با دقیق‌ترکردن R استدلال خود را تحکیم می‌بخشد.

۲- فرض کنید شرایط مورد بحث خود تالی باشد. بدیهی است که هر جمله‌ای خودش را نتیجه می‌دهد. بر این اساس اگر هر شرطی مانند $P\rightarrow Q$ را در نظر بگیریم، عطف مقدم و تالی، تالی را نتیجه می‌دهد [Samarqandi, 2020: 357]:

أو أخذ المقدّم مع «التالی»، کأخذ زید علی وضع أن یکون مع عمرو؛ فإنّ اجتماعهما لا یوجب تلازمهما..

مقدمه	1-I(P, Q)≡(∃F)((F∧P)→Q)
مقدمه	2- Q→Q
(۲)	3- (Q∧P)→Q
(م ∃) (۳)	4- (∃F)((F∧P)→Q)
(ح ≡)(۱)(۴)	5-I(P, Q)

صدق مقدمات استدلال بالا مطابق نظر سمرقندی قطعی است. مقدمه اول تعریف شرطی لزومی جزئیه از نظر سمرقندی است و مقدمه دوم یک صدق منطقی است. بنابراین نتیجه نیز باید بدون هیچ قید و شرطی صادق باشد. به بیانی هر شرطی لزومی جزئیه با هر مقدم و تالی مانند P و Q باید صادق باشند.

سمرقندی در قدم بعد به نمونه دیگری از این گونه استدلال اشاره می‌کند. او شرایطی را در نظر می‌گیرد که در کنار مقدم، تالی را نتیجه می‌دهد.

۳- ممکن است که جمله‌ای که در کنار مقدم قرار بگیرد به تنهایی تالی را نتیجه ندهد اما ترکیب مقدم با این جمله به صدق تالی بینجامد. برای نمونه سه مستلزم ده نیست اما قرارگیری هفت در کنار آن می‌تواند ده را نتیجه دهد [Samarqandi, 2020: 357]:

أو أخذ مع «شیء یصیر معه مستلزماً للتالی» کأخذ الثلاثة علی وضع أن تکون مجتمعة مع السبعة. لأنّ ذلک لا یوجب الملازمة بین الثلاثة والعشرة.

مقدمه	1- I(P, Q)≡(∃F)((F∧P)→Q)
مقدمه	2- (R∧P)→Q
(م ∃) (۲)	4- (∃F)((F∧P)→Q)
(ح ≡)(۱)(۳)	5-I(P, Q)

چنان که می‌بینید در این استدلال مقدم در سطر دوم ظاهر شده است بنابراین برخلاف دو استدلال قبلی نتیجه یعنی صدق شرطی لزومی جزئیه با مقدم (P) و تالی (Q) بر مقدمه‌ای استوار است که در آن مقدم این شرطی نقش داشته است. این استدلال گرچه در بحث‌های سمرقندی نقش بازی می‌کند اما در بحث ما مورد استفاده قرار نمی‌گیرد و بر این اساس بحث خود را بر پایه دو استدلال قبلی (۱) و (۲) پیش خواهیم برد.

بحث سمرقندی با تمرکز بر شرطی‌هایی شکل گرفته است که به صورت جزئیه صادق و به صورت کلیه کاذب هستند. چنان که بیان شد بر پایه دو استدلال پیشین صدق هر شرطی لزومی جزئیه با هر مقدم و تالیی اثبات می‌شود. سمرقندی یادآور می‌شود که این مطلب با نظرات منطق‌دانان و متفکران سینوی هماهنگ نیست. اگر بپذیریم که هر شرطی لزومی جزئیه با هر مقدم و تالی صادق است باید این رابطه را برای بسیاری از مواردی که شهوداً نسبت لزومی برای آنها قابل قبول نیست بپذیریم از طرفی واضح است که مطابق قاعده تناقض، صدق همه قضایای شرطی جزئیه به کذب همه قضایای شرطی سالبه می‌انجامد اما سمرقندی یادآور می‌شود در کتاب های مختلف منطق‌دانان سینوی نمونه‌های گسترده‌ای می‌توان یافت که یک شرطی سالبه کلیه صادق باشد [Samarqandi, 2020: 357]:

و أیضا لو لم یعتبر کون ذلک الأمر ضروریاً للمقدّم:

۱- تلزم الملازمة الجزئية بين أی أمرين كانا، فإنّ زيداً مثلاً على تقدير كونه متّصفاً باجتماعه مع بكر يلزم أن يكون حينئذٍ مستلزماً لبكر.

۲- و يلزم كذب السوالب الكلّية، مع أنّهم صرّحوا فی كتبهم بصدقها.

سمرقندی در قدم بعد راه حلی را برای این مشکل ارایه می‌دهد [Samarqandi, 2020: 358]. تلاش او سرانجام به بازسازی دوباره نظریه قیاس‌های شرطی در منطق سینوی منجر می‌شود. پیش از این اسدالله فلاحی در تلاشی برای خوانش نظرات سمرقندی از منظر منطق ربط، گزارشی از این تغییرات را ارایه داده است [Falahi, 2014]. در این مجال قصد داوری راه حل سمرقندی را نداریم. آنچه مورد نظر ماست بررسی نحوه نگاه او به سور شرطی و نحوه خوانش او از این سور است بر این اساس مناسب است بحثی نزدیک به این مورد را در آثار دیگر منطق‌دانان سینوی جست‌وجو کرده و نحوه برخورد آنها را با این بحث را بررسی کنیم.

امکان صدق مستقل شرطی جزئیه

در میان منطق‌دانان سینوی بحثی درباره چگونگی صدق یک شرطی لزومی جزئیه مطرح بوده است. مبنای بحث درباره وضعیتی است که رابطه میان مقدم و تالی لزومی است و شرطی به صورت جزئیه صادق است اما نمی‌توان شرطی لزومیه کلیه را صادق دانست. پرسش آن است که چگونه یک رابطه لزومی تنها در یک محدوده زمانی خاص یا در حالت‌هایی خاص صادق باشد. به بیانی تلازم میان مقدم و تالی نمی‌تواند رابطه‌ای مقطعی مربوط به یک حالت یا زمان خاص باشد و در حالت یا زمان دیگری برقرار نباشد چرا که تلازم رابطه‌ای مطلق و دایمی را نمایندگی می‌کند. بر این اساس ممکن نیست که یک شرطی لزومی جزئیه بدون صدق شرطی لزومی کلیه با مقدم و تالی یکسان با آن صادق باشد. عبدالله گیلانی در رساله‌ای که در آن اختلافات میان منطق‌دانان را جمع‌آوری کرده است، این مطلب را چنین شرح می‌دهد [Gilani, 2007: 385]:

«عندهم ان المتصلة اللزومية قد يكون كلية و قد يكون جزئية، و الحال ان اللزوم، اعنی امتناع الانفكاك بين المقدم و التالی، فی الكلية ظاهر، و امّا فی الجزئية، فلا معنی للزوم فيها، اذ مفهومها تخلّف التالی عن المقدم فی بعض الاحيان، و هو ينافی اللزوم بين طرفيها. مثلا، قولنا: قد يكون اذا كان الشّیء حارا كان نارا، لزومية جزئية، و مفهومه تخلف كون الشيء نارا عن كون الشيء حارا، بان يكون جسما آخر من الاجسام الحارة، فلم يكن بينهما اللزوم الذی هو استحالة الانفكاك، فلا معنی لكون الجزئية لزومية».

گیلانی یادآور می‌شود که شرطی متصله (صادق) گاهی کلیه و گاهی جزئیه است. اگر شرطی متصل به صورت کلیه صادق باشد نسبت مقدم و تالی قابل انفکاک نخواهد بود و در زمان و احوالی رابطه این دو برقرار است اما اگر شرطی به صورت جزئیه صادق [و به صورت کلیه صادق نباشد] یعنی در شرایط و احوالی مقدم و تالی از هم قابل انفکاک هستند و در شرایط رابطه لزومی میان آنها برقرار نیست. گیلانی برای نمونه به مثال اگر چیزی گرم است پس آتشین است اشاره می‌کند. واضح است که در گرم‌بودن یک چیز ممکن از شعله‌وربودن و آتش‌گرفتن آن باشد یا به دلایل دیگری باشد. بر این اساس بین این دو واقعیت رابطه لزومی مطلق برقرار نیست و این دو از هم قابل انفکاک هستند.

بیان دیگری از این بحث را می‌توان در آثار فخرالدین رازی جست‌وجو کرد. فخر رازی این مسأله را با جزییات بیشتر طرح می‌کند. او دو حالت مختلف را بررسی می‌کند. در حالت اول، این مسأله را مدنظر دارد که چگونه یک شرطی جزئیه لزومی می‌تواند تنها در یک شرایط محدود صادق باشد. ادعا آن است که اگر اقتضای صدق

مقدم حاصل‌شدن تالی باشد این رابطه نمی‌تواند محدود به یک شرایط خاص بوده و به ناچار کلی است. چرا که اگر اقتضای طبیعت یک مقدم خاص به‌دست‌آمدن یک تالی خاص باشد و به بیانی رابطه لزومی بین آنها برقرار باشد، در این صورت نمی‌توان شرایطی یافت که این رابطه برقرار نباشد [Razi, 2003: 225]:

أما الموجبة الجزئية: فإن صدقت في مادة صدقت الكلية فيها ، كان حكمها ما مرّ، و إلاّ ففي اللزومية منها إشكالان:

[الإشكال الاول] حكم الطبيعة الواحدة واحد ، فإن اقتضت طبيعة المقدّم حصول التالي تحقق اللزوم في الكل، و إلاّ لم يحصل اللزوم أصلا.

رازی در قدم بعد حالتی خاص‌تر از مورد پیشین را در نظر می‌گیرد و مشکل مرتبط با آن را عمیق‌تر می‌داند. در این حالت دوم مقدم و تالی یک شرطی لزومی هر دو کلی هستند در حالی که رابطه تنها به صورت جزیی (و نه کلی) صادق است. فخر رازی درباره رابطه امکان صدق شرطی لزومی جزئیه میان دو کلی که موضوعی واحد دارند پرسش می‌کند. او این مطلب را نیازمند توضیح می‌داند که چگونه یک شرطی با این شرایط ممکن است به صورت کلیه کاذب و به صورت جزئیه صادق باشد [Razi, 2003: 225]:

[الإشكال الثاني] إن عقلنا اللزوم ، لكن إذا كانت الجزئية مؤلّفة من كليتين لم يعقل ذلك، لأنّا إذا قلنا «قد يكون إذا كان كل فكل» فالكل يستوجب الموضوعات، فكيف يصدق ذلك من غير أن يصدق معه الكلي؟

باید توجه شود که رازی در اینجا بحث را برخلاف شیوه گیلانی به‌عنوان طرح یک پارادوکس پیش نمی‌برد. بیان او به گونه‌ای است که در مورد شرایط مختلف صدق شرطی‌های جزئیه نیازمند ارایه توضیحاتی برای روشن ترشدن بحث هستیم که او با طرح سوالاتی در این مسیر پیش می‌رود. در قدم بعد رازی تلاش می‌کند که هر دو اشکال طرح شده را پاسخ بگوید. نکته مهم در این میان، نحوه پاسخ او به این مسایل است که درک او را از سورشرطی بازتاب می‌دهد. او در پاسخ به حالت اول تلاش می‌کند که با بررسی نمونه‌های مختلف میان روابط مقدم و تالی احتمال وجود شرایطی را که در آن رابطه میان مقدم و تالی به صورت محدود و نه کلی برقرار است، ثابت کند. در این بیان، اشاره‌ای به جملات یا وضعیت‌هایی که باید در کنار مقدم قرار بگیرند وجود ندارد. به نظر می‌آید که فخر در پاسخ مورد اول به مثال‌هایی مانند «گاهی اگر این شی حیوان باشد آنگاه این شی انسان است» اشاره دارد. در این مثال‌ها حیوان‌بودن این شی مستلزم انسان‌بودن و دارابودن فصل ذاتی انسان نیست [Razi, 2003: 226]:

و الجواب عن الأوّل: أنّ طبيعة المقدم لو كانت ملزومة للتالي لذاتها لتوجّه الشك المذكور، لكن كون الشيء ملزوما قد يكون لذاته و قد يكون لطبيعة اللازم كحصّة النوع من الجنس، فإنّ لزوم الفصل له ليس لذاته بل لذات الفصل.

و إذا كان كذلك احتمل في أفراد الطبيعة الواحدة أن يكون بعضها ملزوما لشيء دون البعض الآخر.

فخر رازی همین شیوه را در پاسخ حالت دوم ادامه می‌دهد. او با ذکر مثال تلاش می‌کند امکان وجود شرطی لزومی صادق را با شرایط ذکرشده در اِشکال دوم، در شرایط و احوال مختلف نشان دهد رازی با مثالی نشان می دهد که می‌توان یک رابطه لزومی را با مقدم و تالی کلی داشت که فقط در مجموعه شرایط و احوالی خاص برقرار است [Razi, 2003: 226]:

و عن الثاني: أنّ هذا إنّما يصدق إذا كان أمرا ما ممكنا للموضوعات، و من شأنه أن يعرض و يزول، مثلا لفرضنا «كل إنسان كاتب في الذهن» حالان: حال فيه «كل إنسان [قاصر] عن تعلّم صناعة أخرى»، و حال لا يفرض فيه ذلك. و في أحد الحالين يلزمه شيء و في الأخرى آخر. فالجزئية حينئذ يدلّ على تخصيص الحال و الفرض.

در مجموع در هر دو حالت فخر رابطه میان مقدم و تالی را در شرایط و احوال مختلف مبنای تحلیل خود قرار می‌دهد و امکان صدق شرطی‌های گوناگون را در شرایط و احوال مختلف بررسی می‌کند. در قدم‌های بعدی به صورت دقیق‌تر نشان خواهیم داد که نحوه خوانش فخر رازی از ماهیت شرطی جزئیه متفاوت با سمرقندی است.

عبدالله گیلانی نیز در پاسخ به همین مسأله، شیوه‌ای مشابه را در پیش می‌گیرد. توجیه او نیز مانند فخر رازی بر پایه توجه به اوضاع و احوال مختلف شکل گرفته است. گیلانی ابتدا با ذکر مثال, امکان رابطه لزومیه جزئیه را شرح می‌دهد. او یادآور می‌شود که صادق‌بودن این شرطی لزومی جزئیه به معنی قابلیت انفکاک‌بودن مقدم از تالی در شرایط و اوضاعی است که ممکن است پیش بیاید. برای نمونه گرم‌بودن یک چیز ممکن است در شرایط احوالی با آتش‌گرفتن آن همراه باشد و در شرایط و احوال دیگری همراه نباشد. به بیانی رابطه بین لزومی بین دو جمله «این شی گرم است» و «این شی آتش گرفته است» رابطه‌ای لزومی است که تنها در بعضی از شرایط و زمان‌ها برقرار است [Gilani, 2007: 385]:

ان حاصل هذه اللزومية الجزئية الحكم باستحالة الانفكاك بين الطرفين فی بعض الزمان و على بعض الاوضاع الممكنة. فمحصّله يرجع الى ان كون الشيء حارا على وضع يتلبس بنوع حرارة النار تلبسا طبيعيا يستلزم كونه نارا، لا مطلقا و على جميع الاوضاع.

او در قدم بعد با مثال‌های دیگری بحث خود را بسط می‌دهد. او با اشاره به مثال‌هایی چون «گاهی اگر چیزی حیوان باشد آنگاه انسان است» و نمونه‌های مشابه امکان وقوع یک رابطه لزومی میان دو جمله را تنها در یک شرایط خاص و نه در همه شرایط توضیح می‌دهد [Gilani, 2007: 385]:

و اما الجزئية فهي التی حكم فيها باللزوم الجزئی، ای اللزوم المقيد بكون المعدوم على بعض الاوضاع الممكن التحقق معه، كقولنا: قد يكون اذا كان الشيء حيوانا كان انسانا، ای على بعض الاوضاع، و هو وضع كونه ناطقا او شاعرا او كاتبا او صادقا، لا مطلقا. فمعناه كون الشيء حيوانا، حال كونه متلبسا بالناطقية مثلا، يلزمه كونه انسانا فتدبر، و قس عليه جميع الجزئية اللزومية فانه يستقيم معنى اللزوم بين طرفيها على الوجه المعتبر عندهم.

بر مبنای توضیحات گیلانی مشخص است که او نیز مانند رازی جزیی‌بودن یک شرطی را به معنای صدق آن تنها در مجموعه‌ای از حالت‌ها در نظر می‌گیرد و سخنی از اضافه‌کردن جملاتی به مقدم در میان نیست. آشکار است که پارادوکس ارایه شده توسط سمرقندی با آنچه که فخرالدین رازی و عبدالله گیلانی بیان نموده‌اند، متفاوت است. در این مجال قصد ما از اشاره به بحث رازی و گیلانی، فراهم‌کردن مقدمه‌ای برای درک چرایی شکل‌گیری پارادوکس سمرقندی است. تلاش خواهیم کرد نشان دهیم که چگونه خوانش خاص سمرقندی از سور شرطی در شکل گیری پارادوکس‌های ارایه شده توسط او نقش دارد. برای پاسخ به این پرسش باید به شرح ابن‌سینا درباره سور شرطی بازگردیم و امکان فهم دوگانه از متن ابن‌سینا را توضیح دهیم.

سور شرطی از نظر ابن‌سینا و تفسیر آن در آرای منطق‌دانان سینوی

ابن‌سینا و همه منطق‌دانان سینوی در معرفی سور شرطی تاکید می‌کنند که این سور را باید زمانی-حالتی فهمید. مطابق نظر آنها یک شرطی کلیه است اگر در همه زمان‌ها و حالت‌ها، مقدم شرطی، مستلزم تالی باشد. در مورد زمان هیچ سوالی در سنت منطق سینوی وجود ندارد و ابهامات موجود در مورد چیستی زمان، راهی به این بحث ندارد. به نظر می‌آید که منطق‌دانان ماهیت عرفی زمان را بدون تدقیق‌های فلسفی پذیرفته و در اینجا به کار گرفته‌اند. اما در مورد چیستی حالت نیازمند توضیح هستیم. بر این اساس متنی نسبتا مشابه در سنت منطق سینوی در باب حالت‌ها تکرار می‌شود [Ibn Sina, 1964: 272-273]:

> فنقول: «إن القضية الشرطية الكلية، إنما تكون كلية، إذا كان التالى يتبع كل وضع للمقدم، لا فى المراة فقط، بل فى الأحوال. و أما أنه أى الأحوال تلك؟ فهى الأحوال التي تلزم فرض المقدم، أو يمكن أن تفرض له، و تتبعه و تكون معه، إما بسبب محمولات على موضوع المقدم إن كان حمليا، أو بسبب مقارنات مقدمات له أخرى إن لم يكن حمليا، أعنى المقدمات التي قد يمكن أن تصدق مع صدقه، و لا تكون محالا معه، و إن كان محالا فى نفسه، أو بسبب تسليم ما مما يوجبه و يجوزه، و إن كان فى نفسه محالا.»

ابن‌سینا در این متن به ماهیت شرطی اشاره می‌کند. او ابتدا تاکید می‌کند که کلی‌بودن شرطی نه تنها شامل لحظات که شامل احوال یا حالت‌ها می‌باشد اما کدام احوال؟

احوالی که بتوان مقدم را فرض نمود یا شرایطی را در کنار آن قرار داد. در قدم بعد ابن‌سینا درباره شرایطی که در کنار مقدم قرار می‌گیرد و احوال یا حالت‌ها را می‌سازد توضیح می‌دهد. مطابق نظر او اگر مقدم حملی باشد، اضافه‌کردن محمول‌هایی به موضوع مقدم می‌تواند سازنده احوال باشند یا می‌توان جملاتی را در کنار مقدم قرار داد تا سازنده یک حالت باشند. او تاکید می‌کند که مجموعه این جملات و مقدم در کنار هم باید ممکن باشند. البته باید توجه داشت که ممکن است شرطی در یک بحث و جدل استفاده شود که در این صورت محال‌نبودن این مجموعه از نظر حریف گفت‌وگو، برای بهره‌گیری از آن در بحث کفایت می‌کند.

این بیان مورد قبول و پسند اغلب منطق‌دانان سینوی قرار گرفته است. برای نمونه سمرقندی احوال را چنین معرفی می‌کند. بیان سمرقندی تقریباً مشابه بیان ابن‌سیناست [Samarqandi, 2020: 348-349]:

> فالمتّصلة الموجبة اللزومية إنّما تكون كلّية إن لو لزم التالى للمقدّم فى كلّ الأزمان و الأحوال: و هى الأحوال التي تلزم فرض المقدّم، أو يمكن أن تفرض معه، او تكون معه: إمّا بسبب محمولات على موضوع المقدّم إن كان حملياً، أو بسبب مقارنات مقدّمات أخرى إن لم يكن حملياً، أعنى المقدّمات التي يمكن أن تصدق معه و لا تكون محالاً، و إن كان محالاً فى نفسه.

بیانی مشابه را می‌توان در آثار فخرالدین رازی مشاهده کرد [Razi, 2003: 224]:

> و لنتكلّم الآن في المحصورات الأربع من المتصلات: الموجبة الكلية، فإذا قلنا «كلما كان كل ج ب ف ه ز» فليس كونها كلية لأنّ الموضوع في المقدم كلّي ... فإنّك تقول «كلّما كان زيد يكتب فزيد يحرّك يده» فهذه القضية كلية مع أنّ موضوع مقدمها و تاليها شخصيّ. و لا لتعميم المرار في المقدم حتى كأنّه يقول «كل مرّة يكون فيها ج ب ف ه ز»، فإنّه يجوز أن يكون المقدّم أمرا ثابتا لا يكون له تكرار، كقولنا «كلّما كان الله عالما فهو حيّ»، بل المراد تعميم الأحوال، فإنّ الشيء الثابت قد يمكن أن يقرن به شروط كثيرة في أحوال كثيرة فمعناه

أنّه لا یفرض حال من الأحوال و لا زمان من الأزمنة یتقرر فیه "کون ج ب" إلاّ و یتقرّر معه أیضا "کون ه ز".

آنچه فخرالدین رازی نیز می‌گوید نیز تفاوت چندانی با مطلب ابن‌سینا ندارد و گرچه در سخن ابن‌سینا دقت بیشتری دیده می‌شود اما مطلب فخرالدین رازی نیز چندان با آن متفاوت نیست.

اگر همه منطق‌دانان سینوی این متن را پذیرفته‌اند پس چرا رویکردی دوگانه نسبت به سور شرطی وجود دارد. پاسخ را باید در امکان تفسیر دوگانه متون ابن‌سینا درباره سور شرطی جست‌وجو کرد. به گمان نگارنده ابهام زبانی موجود در این متن، تفسیرهای متفاوتی را ایجاد کرده است. فخر رازی و گیلانی (و البته بسیاری از منطق‌دانان سینوی) شرایط اضافه شده به مقدم را سازنده یک احوال می‌دانند که رابطه میان مقدم و تالی را باید در آن وضعیت و احوال بررسی کرد. به بیانی شرایط و اوضاع اضافه شده به مقدم نه معادل حالات که سازنده آنها هستند. این در حالی است که سمرقندی متن را چنین می‌خواند که هر حالت، معادل اضافه‌شدن شرط یا شرایطی به مقدم است که عطف آن شرایط به مقدم, تالی را نتیجه می‌دهد؛ چنان که در صورت‌بندی ما از پارادوکس‌های سمرقندی نیز آشکار است. این دو برداشت از سور شرطی که هر دو متکی به بیان ابن‌سینا و تفسیری از کلمات اوست، اختلافات پیشین را پدید آورده است.

اجازه دهید با صورت‌بندی دقیق‌تر مطلب سمرقندی و فخرالدین رازی تفاوت را آشکارتر نمایم. چنان که دیدیم سمرقندی شرطیه جزئیه را چنین صورت‌بندی نموده است.

$$I(P, Q): df\ (\exists F)((F\wedge P)\rightarrow Q)$$

بنابراین صورت‌بندی شرطی کلیه را می‌توان به شکل زیر معرفی نمود.

$$A(P, Q): df\ (\forall F)((F\wedge P)\rightarrow Q)$$

به نظر می آید که فخرالدین رازی شرطی کلیه را چنین دریافته است.

$$A(P, Q): df\ (\forall F)\ (\exists w)(F\in w\rightarrow((P\rightarrow Q)\in w))$$

در این صورت شرطی جزئیه چنین خواهد بود.

$$I(P, Q): df\ (\exists F)\ (\exists w)(F\in w\&((P\rightarrow Q)\in w))$$

توجه کنید در این مجال قصد ما ارایه یک صورت‌بندی دقیق از نظر فخرالدین رازی و گیلانی نداریم. چیستی هر کدام از ادات‌های به کار رفته در صورت‌بندی‌های بالا می‌تواند محل مناقشه باشد. این صورت‌بندی تنها با هدف مشخص‌نمودن تفاوت نظر سمرقندی و فخر رازی ارایه شده است. چنان که می‌بینید پارادوکس‌های طرح شده توسط سمرقندی از صورت‌بندی نسبت داده شده به فخر رازی و گیلانی بدست نمی‌آید.

نتیجه‌گیری

چنان که دیدیم درباره شرایط صدق شرطی جزئیه مجموعه‌ای از اختلافات در میان منطق‌دانان سینوی پدید آمده است. تلاش برای رفع این اختلافات در آرا شمس‌الدین سمرقندی تا بازسازی نظریه قیاس‌های شرطی در منطق سینوی پیش رفته است. این در حالی است که فخرالدین رازی و عبدالله گیلانی در مواجهه با بحثی تا حدی مشابه در باب شرطی‌ها راه حل متفاوتی را در پیش گرفته‌اند و به سادگی مشکل را در چارچوب آرا ابن سینا حل نموده‌اند. در این مقاله نشان دادیم که منشا این اختلافات, نحوه تفسیر دوگانه از متون ابن‌سینا درباره سور شرطی است و درک متفاوت منطق‌دانان سینوی از نحوه معرفی سور شرطی توسط ابن سینا منازعات بعدی را ایجاد کرده است.

تشکر و قدردانی: موردی برای گزارش وجود ندارد.
تأییدیه اخلاقی: موردی برای گزارش وجود ندارد.
تعارض منافع: موردی برای گزارش وجود ندارد.
سهم نویسندگان: علی‌رضا دارابی کل امور مقاله را انجام داده است (۱۰۰%).
منابع مالی: موردی برای گزارش وجود ندارد.

منابع

- Falahi A (2014). Shams al-Din Samarqandi on relevance logic. Logical Studies. 5(10):71-103. [Persian]
- Gilani A (2007). The treatise about doubts in logical rules. In: Mohaghegh M, Izutsu T, editors. Collected papers on logic and language. Tehran: Institute of Islamic Studies. [Arabic]
- Ibn Sina (1964). Al-Shifa: Al-Qiyas. Zayid S, Madkour I, editors. Cairo: Anonymous. [Arabic]
- Razi F (2003). Manṭiq al-Mulakhkhas. Kharamaleki F, Asgharinezhad A, editors. Tehran: ISU Press. [Arabic]
- Samarqandi S (2020). Qistas al-afkar fi l-mantiq. Fallahi A, editor. Tehran: Iranian Institute of Philosophy. [Arabic]